



حکایت مرد و دریا

(به نام داستان از مثنوی معنوی)

نویسندگان و تدوینگر: مرتضی اسماعیلی شهی
بارنویس: ابی‌ریحان طاهباز

گروه سنی «د»



۸ فا ۳	اسماعیلی شهی، مرتضی
۶۲/	حکایت مرد و دریا (براساس داستانی از مثنوی معنوی) / نویسنده و تصویرگر مرتضی
۵۳۳/۱	اسماعیلی شهی؛ بازنویس سیروس طاهباز: تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۵.
	۳۳ص: مصور (رنگی)
	شابک: ۷-۰۳۵۰-۱-۶۰۰-۹۷۸
	در ستونبوسی: فیبا
	گروه: «د»
	۱. متن‌های فارسی - قرن ۱۴. الف. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ ق. مثنوی.
	برگزیده: طاهباز، سیروس، ۱۳۶۷-۱۳۷۷، بازنویس: ج. کانون پرورش فکری کودکان و
	نوجوانان، عترة

این کتاب اولین بار در سال ۱۳۶۳ به چاپ رسیده و به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۹۵ با ویرایش جدید منتشر شده است.



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

حکایت مرد و دریا (براساس داستانی از مثنوی معنوی) ■ نویسنده و تصویرگر: مرتضی اسماعیلی شهی

■ بازنویس: سیروس طاهباز

چاپ اول: ۱۳۹۵ ■ تعداد: ۳۰۰۰ نسخه ■ لیتوگرافی و چاپ: کانون چاپ ■ (ج) کلیه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان خالد اسلامبولی، شماره ۲۶ ■ تلفن: ۸۸۷۲۱۲۷۰-۲ و ۸۸۷۲۱۲۵-۹

■ مرکز پخش: تهران، خیابان فاطمی، خیابان حجاب، مرکز فروش و اشتراک ■ تلفن: ۸۸۹۶۴۹۷۲، ۸۸۷۲۱۲۵

پست الکترونیکی: entesharat@kanoonparvareh.com

شماره‌ی چاپخانه: ۱۰۰۱۸۰۰

شابک: ۷-۰۳۵۰-۱-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-01-0350-7

لطفاً نظر خود را درباره‌ی این کتاب با ذکر نام آن به‌صورت پیامک برای ما ارسال کنید.



در روزگاران قدیم قدیم در شهر بصره مردی زندگی می کرد دانشمند و باهوش. او به دانش آموزان درس می داد و آن ها را در زندگی راهنمایی می کرد. فرزندان بازرگانان و بزرگان شهر پیش او درس می خواندند. پسر بازرگان بزرگ شهر هم پیش آن استاد درس می خواند. پسر آسیابان فقیر شهر هم پیش آن استاد درس می خواند. مرد دانشمند روزها زیر سایه درختی زیراندازی می گسترد و کتاب را می گشود و شاگردان را از ثروتمند و فقیر، درس می گفت.

از قضای روزگار آسیابان فقیر شهر به جان آفرین سپرد و پسرش از سر ناچاری دست از تحصیل دانش شست و در جست و جوی کار، به شهری دیگر رفت. در آن شهر دور پسرک فقیر به سختی روزگار می گذرانید. تا این که کارکنان یک کشتی بزرگ از زندگی او و رنج هایش آگاهی یافتند و در کشتی بزرگ خود کاری به او سپردند. روز بعد، کشتی بزرگ بادبان برافراشت و راهی دریاهای دوردست شد و پسر آسیابان فقیر هم در آن کشتی به سوی سرنوشتی تازه شتافت. اما، پسر بازرگان بزرگ شهر بصره هم چنان پیش استاد درس می خواند و این برایش کاری سخت توان فرسا بود. چون پسرک ذهنی کند داشت و به گفته های آموزگار، درست گوش می داد. پس از گذشت سال ها، تنها توانسته بود اندک دانشی در دستور زبان عربی فرا گیرد و شاگردان او را به تمسخر «نحو» صدا می کردند؛ یعنی کسی که در نحو زبان عربی استاد است!

استاد دانشمند چندی بعد عمرش به سر آمد و چشم از تماشای جهان فرو بست. شاگردانش پراکنده شدند. عده ای بار سفر بستند و برای آموختن بیش تر راهی شهرهای دیگر و جست و جوی استادی دیگر شدند و عده ای در همان شهر خود مکتب خانه به پا کردند و به کار آموزش شاگردان پرداختند.